

دوفصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال ۱۲ شماره ۳۹ پاییز و زمستان ۱۳۹۹ (صص ۲۲۱-۲۴۲)

بررسی مناسبات آفاقی‌ها - دکنی‌ها در دوره حکومت بهمنیان

۱- لیدا مودت

۲- علی سجادی

چکیده

مسلمانان دکن از زمان ورودشان به این منطقه به دو گروه اجتماعی آفاقی و دکنی تقسیم شدند. آفاقی‌ها مردمانی بودند که از ایران و عراق به دکن رهسپار شدند. همچنین آفاقیان با توجه به این که اهل علم و ادب بودند و به لحاظ اقتصادی مرفه و یا متوسط بودند به سرعت در لایه‌های اجتماعی شهری دکن نفوذ کردند. بدین ترتیب در دربار حکومتی مناصب حساسی در اختیار گرفتند. از این رو با مسلمانان بومی و محلی که معروف به دکنی بودند پیوسته در رقابت بودند. با تاسیس حکومت بهمنیان و حمایت‌های آنان از آفاقی‌ها مهاجرت این گروه به منطقه دکن شدت یافت. مساله اساسی در این پژوهش، آن است که مناسبات آفاقی‌ها و دکنی‌ها در حکومت بهمنیان به چه عواملی مربوط بوده است؟ یافته‌های پژوهش بر این اصل استوار است که علاوه بر سیاست سلاطین نخستین بهمنی، اهل علم و ادب بودن آفاقی‌ها، نفوذ در دربار بهمنی موجب قدرت‌گیری آفاقی‌ها گردید. از این منظر این عوامل موجب برانگیخته شدن دکنی‌ها و در نهایت قتل عام و سرکوب آفاقی‌ها شد. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی سامان یافته است.

کلید واژه‌ها: آفاقی‌ها، دکنی‌ها، بهمنیان، دکن.

۱- مقدمه

دکن از نخستین قرون ظهور و گسترش اسلام، مورد توجه بسیاری از مسلمانان قرار گرفت و گروه‌های زیادی از آنان برای تجارت و تبلیغ اسلام به آنجا وارد می شدند. با این وجود چندین

۱- استادیار تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول) Email: l.mavadat@scu.ac.ir

۲- دانشجوی تاریخ اسلام دانشگاه شهید چمران اهواز

تاریخ پذیرش: ۹۹/۵/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۸/۶/۲۶

قرن طول کشید تا مسلمانان دکن را به تسخیر خود در بیاورند. در عهد محمد بن تغلق بود که این سرزمین فتح و به قلمرو مسلمانان اضافه گشت. آفاقی ها گروهی از شیعیان و سادات ایران و عراق و سایر سرزمین های اسلامی بودند که پس از تشکیل حکومت بهمنیان و حمایت آن ها از شیعیان و سادات به دکن مهاجرت کردند. آن ها از همان ابتدا مناصب مهمی را در دست گرفتند و به تدریج در تقابل با بومیان سنی مذهب دکن که به دکنی ها معروف بودند قرار گرفتند. توجه خاص بعضی از پادشاهان به یکی از این دو گروه باعث ایجاد منازعاتی بین آن ها شد که گاه به کشتارهای وسیعی منجر میشد و تا در پایان حکومت های محلی دکن نیز برقرار بود.

۱-۱- بیان مساله و سوالات تحقیق

سرزمین دکن (جنوب هند) به رغم شمال هند بسیار دیر هنگام مورد توجه سپاهیان مسلمان قرار گرفت. نخستین بار در دوره خلجیان، مسلمانان به عنوان فاتح از شمال هند وارد دکن شدند. پس از آن در دوره محمد بن تغلق (۷۵۲-۷۲۵ق) تقریباً همه دکن تحت سیطره مسلمانان قرار گرفت. محمد توانست امپراطوری بزرگی از شمال تا جنوب هند تشکیل دهد؛ اما این امپراطوری به سرعت رو به ضعف نهاد و در دهه پایانی حکومت محمد سلسله های محلی و منطقه ای چندی از آن منشعب شد. بهمنیان اولین سلسله ای بودند، که در دکن از حکومت تغلقیان منشعب شدند. از آن جا که پادشاهان بهمنی داعیه ایرانی بودن داشتند و خود را از نسل پادشاهان باستانی ایرانی می دانستند. تلاش فراوانی برای ورود ایرانیان به دکن داشتند. بنابراین بدنه اصلی ساختار سیاسی و تشکیلات اداری حکومت بهمنیان را مهاجران ایرانی تشکیل می دادند. به همراه ایرانیان جمع کثیری از اعراب شیعه نیز به دلیل تمایلات شیعی پادشاهان بهمنی در این دوره به دکن مهاجرت کردند. در میان وزرا و صاحب منصبان این دوره به افراد بسیاری با القاب و اسامی ایرانی و شیعی از قبیل گیلانی، مازندرانی، اردستانی، سیستانی، کرمانی، بدخشی، قزوینی، استرآبادی، همدانی، سمرقندی، تبریزی، شیرازی، قمی، مشهدی و کربلایی برمی خوریم که به روشنی بیانگر تاثیر و نفوذ این گروه در همه شئون زندگی سیاسی و اجتماعی این دوره است. تاثیر نفوذ مهاجران، سلاطین بهمنی را وادار می کرد که به این گروه و نیز دیگر شیعیان و سادات که از مناطق دیگر به دکن مهاجرت کرده بودند، توجه ویژه ای نشان دهند. (صادقی، ۱۳۹۶: ۹۸) از آن جا که آفاقی ها در مناصب مهم

حکومتی جذب شده بودند، از این رو با مسلمانان بومی و محلی که معروف به دکنی بودند پیوسته در رقابت بودند. رقابت و درگیری این دو گروه نژادی از مسائل مهم دوران حکومت بهمنیان است. سوال اصلی در این نوشته این است که: مناسبات آفاقی ها و دکنی ها در حکومت بهمنیان به چه عواملی مربوط بوده است؟ فرضیه تحقیق بر این اصل استوار است که توجه سلاطین اولیه بهمنی به آفاقی ها و قدرت اقتصادی و اجتماعی آفاقی ها از جمله عواملی بود که در مناسبات آفاقی ها و دکنی ها نقش آفرین بوده است.

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

شناخت مناسبات آفاقی ها - دکنی ها در دوره حکومت بهمنیان از مهم ترین ضرورت ها و دلایل انجام این پژوهش است. این شناخت با بررسی تحولات سیاسی - اجتماعی دکن در دوره بهمنیان امکان پذیر است. گرایش مذهبی آفاقی ها به تشیع در دوره حکومت بهمنیان از دیگر دلایل اهمیت و توجه به موضوع این پژوهش است. از دیگر دلایل اهمیت این پژوهش وجود منازعات مذهبی میان آفاقی ها و دکنی ها و تفوق اجتماعی هر کدام از این دو گروه در دوره حکومت بهمنیان است. در این راستا این پژوهش در پی شناخت مناسبات آفاقی ها - دکنی ها در دوره بهمنیان است که موضوع اساسی و مهم دکن در این دوره تاریخی است.

۱-۳- روش تفصیلی تحقیق

با توجه به ماهیت موضوع، روش تحقیق در این پژوهش، توصیفی - تحلیلی است. ابتدا با تکیه بر منابع اصلی و دست اول، داده های تاریخی استخراج گردیده و براساس طرح اولیه به تنظیم و طبقه بندی داده ها، براساس توالی زمانی و موضوعی اقدام می شود. سپس با توجه به موقعیت اجتماعی و سیاسی آفاقی ها و دکنی ها و با استفاده از اطلاعات تاریخی به دست آمده از منابع، به تحلیل مناسبات آنان در دوره حکومت بهمنیان پرداخته می شود و زوایای تاریک و مبهم این مناسبات مورد بررسی و تبیین قرار می گیرد و با شیوه ای روشن و رسا به رشته تحریر کشیده می شود.

۱-۴- پیشینه تحقیق

در خصوص پیشینه تحقیق باید گفت، که کتب و مقالاتی چند در زمینه حکومت بهمنیان و رشد تشیع در این حکومت نگاشته شده اند. ۱) کتبی مانند «تشیع در هند» از هالیستر (۱۳۷۳)، و مقالاتی

همچون «نخستین نشانه‌های ظهور تشیع در دکن» از محسن معصومی (۱۳۸۴)، «ملوک بهمنی و جایگاه تشیع در دکن» نوشته خدیجه عالمی (۱۳۹۱)، «نقش دیوانسالاران ایرانی در گسترش تشیع در دکن عصر بهمنی‌ها (مطالعه موردی میرفضل الله اینجوری و محمود گاوان)» اثر سیاوش یاری و مریم کناری وند (۱۳۹۴) از آن جمله نوشته‌هایی هستند که از نگاه و منظر رشد و گسترش تشیع در حکومت‌های دکن به مسائل نگریسته‌اند. همچنین ۲ کتابی چون «تاریخ اسلام در شبه قاره هند» نوشته صادقی علوی (۱۳۹۶) و مقالاتی همچون «تأثیر و نتایج سیاست احمدشاه ولی بهمنی در خصوص حمایت از آفاقی‌ها» نوشته محمدسلیمان صدیقی (۱۳۹۵) و «نقش صوفیان در تشکیل و تداوم حکومت بهمنیان» نوشته محسن معصومی (۱۳۸۴) در این حوزه نگاشته شده‌اند. به نظر می‌رسد آثار دسته اول با نگاه مذهبی به اوضاع سیاسی و اجتماعی دکن پرداخته‌اند و دسته دوم نگاشته‌ها از جنبه‌های دیگری به تاریخ دکن نگریسته‌اند. در کتاب تاریخ اسلام در شبه قاره هند به طور کلی وضعیت سیاسی و اجتماعی هند را واکاوی نموده است؛ اما صدیقی در مقاله اش به صورت جزئی به نقش سیاست احمدشاه بهمنی در حمایت از آفاقی‌ها قلم فرسایی نموده و معصومی به نقش صوفیان در حکومت بهمنیان پرداخته است. لذا در هیچ کدام از این مقالات ذکر شده به مناسبات آفاقی‌ها - دکنی‌ها به عنوان دو گروه اجتماعی تأثیرگذار در تحولات سیاسی و اجتماعی حکومت بهمنیان توجهی نشده است. بدین ترتیب تحقیق پیش‌رو در پی آن است که به این مساله مهم که در تحقیقات جدید بدان پرداخته نشده است، بپردازد.

۲- مناسبات آفاقی‌ها - دکنی‌ها در دوره بهمنیان

۲-۱- ساختار قومی و نژادی دکن در قرون ۸ و ۹ و ۱۰ هجری

برای بررسی ساختار قومی و نژادی دکن در قرون ۸ و ۹ و ۱۰ هجری باید به حمله علاءالدین محمدخلجی (۶۹۵-۷۱۶ق) به دکن توجه کنیم. از زمان حمله علاءالدین محمدخلجی به دکن گروهی از سرداران مسلمان ترک یا افغان یا وابسته به دیگر گروه‌های قومی و نژادی به تدریج به جنوب هند مهاجرت کردند و در شهرهای مختلف به ویژه دئوگیری (که از آن پس دولت آباد خوانده شد) و اطراف آن ساکن شدند. در دوره محمدبن تغلق (حدود ۷۳۸ق) با انتقال پایتخت از دهلی به دئوگیری و کوچاندن اجباری ساکنان دهلی به آن جا بر شمار سرداران مهاجر از شمال هند به دکن افزوده شد. در دوره ضعف حکومت محمدبن تغلق این سرداران به عنوان امیران صده در

شورش بر سلطنت دهلی و در نهایت تشکیل حکومت مستقل بهمنیان در ۷۴۸ق فعالانه شرکت داشتند. این سرداران و اخلاف آن‌ها که تا چند نسل در دکن ساکن بودند و ضمن حفظ زبان اصلی خویش، زبان‌های محلی چون مراٲھی، کَناده، تلگو، دکنی (اردوی قدیم) و نیز شیوه و سبک زندگی ساکنان جنوب هند را فراگرفته بودند و خود را بومی دکن می‌دانستند، دکنی خوانده شدند. این گروه ظاهراً همه دکن را وطن خویش می‌خواندند و بر آن بودند که باید برای ارتقای فرهنگ آن و نیز احیای زبان‌ها و آداب و رسوم بومی و محلی اش تلاش کرد. به همین سبب با نفوذ و تسلط بیگانگان بر دکن مقابله می‌کردند. (kruijtzer, 2009: p.74-104) هندوانی که به اسلام گرویده بودند و نیز برخی از هم‌پیمانان سیاسی آن چون حبشی‌ها و مولدون (کسانی که پدر حبشی و مادر هندی داشتند) نیز جز گروه دکنی‌ها بودند. (eaton, 2005: p. 68-69; haig, 1958: p.403-404; joshi, 1974: p.263) از سوی دیگر از قرن ۹هجری به بعد سرزمین دکن مورد توجه مهاجرانی بود، که از نقاط مختلف از جمله ایران به این سرزمین مهاجرت کرده بودند. بیشتر مهاجران ایرانی که وارد دکن شدند، از طبقات مختلف مانند بازرگانان، جنگجویان، صنعتگران، دانشمندان، صوفیان، فقها، معماران، هنرمندان و سیاستمداران بودند. این افراد که به لحاظ طبقاتی از طبقه مرفه یا متوسط بودند، در لایه‌های شهری سرزمین دکن نفوذ کردند و گروه و طبقه جدیدی را به وجود آوردند. حضور افرادی با اسامی و القاب ایرانی در دکن و تصدی مناصب و مشاغل گوناگون توسط آنان، نشان از نفوذ گسترده ایرانیان در جنبه‌های مختلف زندگی سیاسی-اجتماعی دکن در این دوره دارد. در دوره قبل از تاسیس حکومت بهمنیان از آن‌جا که تعداد مهاجران (آفاقی‌ها) در منطقه دکن بسیار کم بود، این گروه اجتماعی مواجهه‌ای جدی با دکنی‌ها نداشتند و به عنوان رقیب دکنی‌ها در تصاحب مناصب اداری و سیاسی و کسب جایگاه برتر اجتماعی، در منطقه دکن مطرح نبودند؛ زیرا هنوز این گروه به عنوان یک گروه اجتماعی قدرتمند محسوب نمی‌شدند. از این رو در این دوره به مواجهه جدی میان این دو گروه در منابع اشاره‌ای نشده است. همچنین تعداد مهاجران (آفاقی‌ها) در ابتدای ورود به منطقه دکن به اندازه‌ای نبود، که تأثیری در فرهنگ دکنی داشته باشد. (naqavi, 2003: p.275) اگرچه در آغاز ورود مسلمانان به این منطقه تعداد آفاقی‌ها اندک بود و همواره قدرت در دست دکنی‌ها قرار داشت؛ اما به تدریج بر تعداد مهاجران (آفاقی‌ها) افزوده شد. تعداد آفاقی‌ها هنگامی زیاد شد، که سلطان محمد تغلق شاه پایتخت خود را از دهلی به دولت آباد تغییر داد (حدود ۷۳۸ق) و شمار بسیاری از آفاقی‌ها همچون علما، صوفیان، معماران و هنرمندان

به دکن مهاجرت کرده و در مناطق مختلف پراکنده شدند. (صادقی، ۱۳۹۶: ۹۸) بدین ترتیب ورود آفاقی ها به دکن پیش از تاسیس حکومت بهمنیان آغاز شده بود. گفتنی است، با تاسیس حکومت بهمن شاهی در دکن (۷۴۸ق) بر سیل این مهاجرت ها افزوده شد. این مهاجران در سده های ۹ و ۱۰ق/ ۱۵ و ۱۶م به ویژه از زمان تاسیس حکومت بهمن شاهی و سپس در زمان حکومت های عادل شاهی، قطب شاهی و نظام شاهی به تدریج از ایران، عراق و حجاز به دکن مهاجرت کردند و در نواحی مختلف آن سرزمین تقسیم شدند. ایشان عموماً شیعه و غالباً از سادات کربلا، نجف، گیلان و سیستان بودند. (Ghauri, 1975: p.156) متحدان سیاسی مهاجران (آفاقی ها) ترکان و مغولان بودند، که به دکن وارد شده بودند. در متون تاریخی از دوره بهمن شاهی به بعد این گروه را غالباً غریب یا غریب الدیار نامیده اند. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۲: ۱۰) اما عنوانی که در کتب و تحقیقات تاریخی جدید به آنان داده می شود، آفاقی است. این عنوان از اصطلاح فقهی آفاقی (کسانی که به خارج از مواجیت حج تعلق دارند) گرفته شده است. آفاقی ها را غیر مُلکی و گاه غربی ها (کسانی که از سرزمین های غربی به دکن آمدند) و رقبای دکنی آنان را مُلکی نیز خوانده اند. (haig, 1958: p.403-404; joshi, 1974: p. 263) آفاقی ها پس از تاسیس حکومت بهمنیان طبقه اجتماعی خاصی را تشکیل دادند و مسئولیت ها و مشاغل خاصی را در اختیار گرفتند. جایگاه اجتماعی آفاقی ها در جامعه دکن از مباحث مهم می باشد. یکی از عمده ترین فعالیت های آفاقی ها از زمان تاسیس بهمنیان و پس از آن در منطقه دکن، فعالیت در سیستم دیوان سالاری حکومت ها بود. کوچ گروه زیادی از ایرانیان و اعراب به دکن در این دوره و حمایت اغلب پادشاهان حکومت های قطب شاهیان، عادل شاهیان و نظام شاهیان از شیعیان، باعث شد که گروه زیادی از آفاقی ها مناصب مختلف اداری را در این حکومت ها در اختیار گرفته و با قدرت گرفتن در این نظام اداری، راه را برای ورود دیگر هم کیشان خود به این سیستم هموار کنند. در نتیجه تعداد زیادی از آفاقی ها وارد سیستم اداری این حکومت ها شده و بدین ترتیب نفوذشان در دربار افزایش یافت. آفاقی ها به واسطه پیشینه خود در مشاغل مختلف در کارهای خود پیشرفت فراوانی نمودند. دیوان سالاران و فرماندهان نظامی برجسته آفاقی از طریق دریافت جاگیر (زمین هایی که از سوی پادشاهان به فرمانروایان محلی واگذار می شد) از حکومت، حقوق خود را دریافت می کردند و با توسعه و گسترش این جاگیرها درآمد فراوانی به دست می آوردند.

۱-۱-۲- قدرت‌گیری پیش از پیش آفاقی‌ها در دوره آغازین بهمنیان

علاءالدین حسن در سال ۷۴۸ ق در حسن‌آباد با نام علاءالدین حسن کانگو بهمنی، حکومت بهمنیان را تأسیس کرد. (کرمی، ۱۳۷۳: ۱۲) کوشش علاءالدین حسن برای برقراری نظم و آرامش در دکن سبب ثبات حکومت بهمنیان و تثبیت قدرت سیاسی آنها شد. سرکوب شورش‌های داخلی و گسترش قلمرو حکومت و سامان دادن به امور نظامی و دیوانی در این دوره باعث شد، تا جانشینان او در آرامش حکومت کنند. (فرشته، ۱۳۰۱ ق، ج ۱: ۳۷۴، ۲۵۱) با تشکیل حکومت بهمنیان (۹۳۴-۷۴۸ ق / ۱۵۲۸-۱۳۴۷ م) در دکن زمینه قدرت‌گرفتن آفاقی‌ها نیز در دکن فراهم شد. حمایت پادشاهان بهمنی از سادات و شیعیان باعث شد، تا در این دوره شمار بسیاری از شیعیان به دکن مهاجرت کنند. اولین موج مهاجرت ایرانیان در زمان حکومت علاءالدین حسن بهمنی (۷۵۹-۷۴۸ ق / ۱۳۵۸-۱۳۴۷ م) و روزگار سلطان محمود دوم (۷۸۰-۷۹۹ ق / ۱۳۹۷-۱۳۷۸ م) به ناحیه دکن آغاز گردید. (naqavi, 2003: p. 275-276) تاج‌الدین فیروزشاه (۸۰۰-۸۲۵ ق / ۱۴۲۲-۱۳۹۷ م) و احمداول (۸۲۵-۸۳۹ ق / ۱۴۳۶-۱۴۲۲ م) برای جلب توجه و جذب مهاجران ایرانی و عرب به دربار خویش تلاش‌های بسیار کردند. تاج‌الدین فیروز به قصد تامین کارگزاران دستگاه حکومتی و نظامی خود و نیز برای رویارویی با سلاطین دهلی، سیاست جلب گروه‌های مهاجر از سرزمین‌های دیگر را در پیش گرفت و همه ساله با فرستادن کشتی به ایران و عراق، از امیران و کارشناسان و هنرمندان و اهل علم و ادب و عرفان دعوت می‌کرد که به دکن آمده، به دربار او ملحق شوند. (طباطبایا، ۱۳۵۵ ق: ۴۱؛ Ghauri, 1975: p. 156) فیروزشاه با اعزام کشتی‌هایی که با اهداف تجاری و سیاسی به سرزمین‌های مذکور صورت می‌گرفت، توصیه می‌کرد بهترین کالای هر دیار را که مردم صاحب‌کمال آن‌جا باشند، به دربار وی آورند. (فرشته، ۱۳۰۱ ق، ج ۱: ۳۰۸) گرچه سیلی از مهاجران متفاوت از کارمند حکومتی گرفته تا نجیب‌زاده، جنگجو، شاعر، دانشمند و صنعتگر از عراق و ایران و دیگر کشورها به این منطقه سرازیر شد، فیروزشاه بین گروه‌های مختلف جامعه توازن برقرار کرد. وی سعی می‌کرد نفوذ خارجی‌ها را در منطقه تعدیل کند. (Sherwani, 1985: p. 123) مدارا و تساهل فیروز به او کمک می‌کرد، بتواند بین گروه‌های اصلی جامعه آن برهه زمانی یعنی آفاقی‌ها (خارجی‌ها) و دکنی‌ها توازن برقرار کند. سلطان شهاب‌الدین احمداول - احمدشاه - ولی بهمنی سیاست توجه به آفاقی‌ها را به‌مانند سلف خود ادامه داد. با این حال نقطه اوج مهاجرت ایرانیان به دکن را باید دوره احمداول دانست. به گفته عزیز احمد، احمدشاه ولی بهمنی در انتصاب افراد به مقام‌های

اجرایی، خارجی‌ها را به نجیب‌زادگان هندی ترجیح می‌داد و به این ترتیب سیاست توازن پیشین فیروزشاه را دگرگون کرد. (عزیز احمد، ۱۳۶۷: ۲۸) احمداول با تلاش آفاقی‌ها به سلطنت رسید. خَلَف حسن بصری - بازرگانی شیعه مذهب - یکی از برجسته‌ترین چهره‌های عرب و از آفاقی‌ها بود، که در این دوره به دکن مهاجرت کرد. وی در حوادثی که منجر به پیروزی احمداول بر برادرش فیروزشاه و سپس جلوس وی بر تخت شد، نقشی اساسی داشت (برزگر، ۱۳۷۵: ۱۲۷) و در دوره احمددوم نیز رهبری گروه موسوم به آفاقی‌ها در رقابت با دکنی‌ها را عهده‌دار بود. احمداول به محض این‌که به قدرت رسید، خلف حسن بصری را به منصب والای وکیل السلطنه و صدراعظم رساند و لقب احترام‌آمیز ملک‌التجار را به او داد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱: ۳۲۲؛ طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۴۸، ۵۴) در دوره احمداول آفاقی‌های برجسته‌ای چون سیدحسین بدخشی، میرعلی خورد، عبدالله خورد، خواجه حسن اردستانی، قاسم بیگ صف‌شکن، عبدالله قدیر و عبدالله لطیف توانستند در دستگاه حکومت احمدشاه به مقامات بالا دست یابند. (طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۵۴-۵۵) عبدالقدیر به مقام خان‌خانان عنوان عالی که به درباریان و نجیب‌زادگان اعطا می‌شد، رسید. (طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۵۴-۵۵) احمدشاه بعد از نبرد کنکان در ۱۴۳۰م نیز یکی از رده‌های سلطنتی خود را به نام خلف حسن بصری بخشید. احمداول به‌منی بعد از امضای قرارداد صلح با سلطان احمد گجراتی به تعدادی از آفاقی‌ها ترفیع درجه داد: محمدبن علی بواردی عنوان خواجه جهان را دریافت کرد و قاضی احمد کابلی به مقام ملک‌العلماء و صدرجهان رسید. همچنین قاضی نظام‌الدین شریف به مقام شرف جهان ترفیع یافت. (Sherwani, 1985: p. 132) احمداول در ۸۲۷ق/ ۱۴۲۴م پایتخت خود را از گلبرگه به بیدر منتقل کرد، تا دوره جدیدی را در حکومت به‌منی آغاز کند. پایتخت او با بناهایی تاریخی زینت داده می‌شد که معماران، صنعتگران و کاشی‌کارانی ایرانی طراحی می‌کردند و می‌ساختند که از عراق و ایران به بیدر مهاجرت کرده بودند. احمدشاه از موج جدید مهاجرانی که به قلمرو او می‌آمدند، حمایت می‌کرد و آن‌ها را در ردیف نخبگان دربار قرار می‌داد و این امر چالشی برای نخبگان تثبیت‌شده دکن محسوب می‌شد. به این ترتیب که احمدشاه سیاست حمایت از آفاقی‌ها را همچنان ادامه می‌داد. (مستوفی، ۱۳۴۰: ۳۰-۴۳) احمد اول وفاداری آفاقی‌های دربارش را چندین بار محک زد. خصوصاً در زمانی که در نبرد ویجایانگار در محاصره دشمن قرار گرفته بود، با تدبیر آفاقی‌هایی چون سیدحسین بدخشی، میرعلی - سیستانی جان سالم به‌در برد. (Sherwani, 1985: p. 132) از این رو شاه ارتش جدیدی بنیان نهاد، که افراد آن منحصرأ از آفاقی‌ها تشکیل شده بود. احمدشاه سپاه ویژه‌ای تشکیل داد، که مرکب

از سه‌هزار کمانگیر اهل عراق، ایران، ترکیه و عربستان بود. همچنین خواجه‌حسن اردستانی نیز مسئولیت آموزش هنر تیراندازی و کمانگیری به شاهزادگان را برعهده گرفت. (ibid, p.200-201)

بدین ترتیب سلطان مناصبی مهم دولتی و اختیار جاگیرها (زمین‌هایی که از سوی پادشاهان به فرمانروایان محلی واگذار می‌شد) را یکسره به آفاقی‌ها سپرد. سرداران آفاقی چون سیدحسن - بدخشی، میرعلی سیستانی، قاسم‌بیک صف‌شکن و قلندرخان در برار (Berar)، تلنگانه (Tilangana)، کلهر (Kalhar)، گلبرگه (Sangameshwar) مقامات حساس نظامی را در اختیار گرفتند. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱: ۳۲۳-۳۲۰) خواجه‌حسن اردستانی نیز برای آموزش تیراندازی به شاهزادگان گمارده شد. احمد اول که در ابتدا از حمایت‌های سیدمحمدگیسودراز برخوردار بود و چون بر تخت نشست، موفقیت خود را مرهون حمایت و توجه گیسودراز می‌دانست، خانقاهی برای او بنا کرد؛ (هالیستر، ۱۳۷۳: ۱۱۹) اما پس از چندی احمدشاه که به گیسودراز از مشایخ صوفی دکن بی‌اعتقاد شده بود، متوجه آن سوی مرزهای هند شد. از این‌رو سلطان شهاب‌الدین احمد اول از شاه‌نعمت‌الله‌ولی (د ۸۳۴ق / ۴۳۱م) - بنیان‌گذار طریقه نعمت‌اللهیه - با فرستادن هدایایی درخواست کرد که یکی از فرزندان خود را به هند بفرستد و شیخ نوه خود نورالله فرزند تنها پسرش خلیل‌الله را به دکن فرستاد. (طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۶۵؛ فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱: ۳۲۹) شاه‌نور - الدین نعمت‌الله‌ولی کرمانی که سنی‌مذهب و از فرزندان بلافصل امام محمدباقر(ع) بود، راهی دکن شد. (مستوفی، ۱۳۴۰: ۳۰-۴۳) احمدشاه در محلی که بعدها به مناسبت این ملاقات تاریخی نعمت - آباد نام گرفت، خود به استقبال نورالله آمد و او را ملک‌المشایخ لقب داد و بدین ترتیب وی را بر تمامی مشایخ دکن از جمله مریدان محمدگیسودراز (د ۸۲۵ق / ۱۴۲۲م) - پیر قبلی خود - برتری داد. (Ghauri, 1975: p. 150) خانواده شیخ‌نعمت‌الله‌ولی در آن‌جا احترام و نفوذ بسیاری داشتند. چنان‌که محب‌الله نبیره شیخ، داماد ولیعهد شد و حبیب‌الله با عنوان داماد شاه گردید و جاگیر بیر به او سپرده شد. (طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۸۸) انتخاب احمد اول در این خصوص قابل توجه است؛ زیرا شاه‌نورالدین نعمت‌الله‌ولی کرمانی نه فقط بین ایرانیان جامعه بهمنی شناخته شده بود، بلکه در زمره فرزندان بلافصل امام باقر(ع) قرار داشت. حضور او در پایتخت هم خلاء عرفانی ناشی از مرگ سیدمحمدحسینی گیسودراز را پر می‌کرد و هم با فرقه قومی جدیدی که در بیدر در شرف شکل‌گیری بود و آفاقی‌های ایران و عراق نقش مهمی در آن داشتند، کاملاً سازگاری داشت. (مستوفی، ۱۳۴۰: ۴۳-۳۰) این مساله نشان می‌دهد، که احمد اول مشتاق بود صوفی آفاقی‌ای را بر سرکار آورد تا بتواند

اعتماد آفاقی‌های بیدر را جلب کند که دیگر تعدادشان در دومین پایتخت بهمنی بسیار زیاد شده بود. بدین ترتیب ارتباط نزدیک شاه‌نعمت‌الله و فرزندان او با خانواده سلطنتی به واسطه پیوند زناشویی و همچنین اصل و نسب خاندان نعمت‌اللهی عوامل مهمی بودند، که بر محبوبیت این خاندان در میان دیگر آفاقی‌ها افزود. (طباطبایا، ۱۳۵۵ق: ۶۸) در نتیجه این سیاست‌ها، دکنی‌ها که بومی منطقه بودند، به حاشیه رانده شده و آفاقی‌ها جای آن‌ها را گرفتند. همچنین احمداول احترام بسیاری برای سادات، فرزندان شیعی خاندان حضرت محمد(ص) قائل بود. یک بار که یک نجیب‌زاده دکنی به سیدناصرالدین کربلایی توهین کرد، احمداول دستور قتل وی را داد. احمداول علاوه بر این، مبلغ هنگفتی به سیدها بخشید تا بتوانند در کربلا مجرای برای انتقال آب بسازند. (Sherwani, 1985: p.134) به نظر می‌رسد، تمایلات شیعی کم‌کم به دکن راه پیدا کرده، هر چند احترامی که احمداول برای فرزندان بلافصل حضرت علی(ع) و فاطمه(ع) قائل بود، به معنی گرویدن او به مذهب شیعه نیست. (هالیستر، ۱۳۷۳: ۱۰۷-۱۰۹) همچنین وی مناطقی از قلمرو خود را وقف کسانی کرد، که از دیار عرب به دکن مهاجرت می‌کردند و سرپرستی و تولیت این موقوفات را نیز به خود آنان سپرد. (طباطبایا، ۱۳۵۵ق: ۴۹) اقدامات احمداول از جمله انتقال پایتخت از گلبرگه به بیدر، دعوت گسترده از ایرانیان و همچنین دعوت از خاندان شیخ‌نعمت‌الله‌ولی موجب گردید، جامعه‌ای جدید بنیان نهاده شود، که اساس آن را آفاقی‌ها تشکیل می‌دادند. تاثیر آفاقی‌ها به‌ویژه ایرانیان در همه شوون زندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دکن به تدریج باعث کم‌رنگ شدن تاثیرات اقوام و گروه‌های دیگر به‌ویژه دکنی‌ها گردید. ساختار اجتماعی جدید در بیدر متشکل از دکنی‌ها، آفاقی‌ها و هندوها و جمعیت مسلمان منطقه متشکل از خاندان سلطنتی، نجیب‌زادگان، ارتشی‌ها، صنعتگران، علما و صوفیان بود. بسیاری از مسلمانان مقیم بیدر که از گلبرگه مهاجرت کرده بودند، سنی بودند و از مذهب حنفی که همچنان مذهب رسمی حکومت بود، پیروی می‌کردند. با افزایش تعداد مهاجران ایرانی که تمایلات شیعی داشتند، ساختار جامعه آرام‌آرام رويه تغییر گذاشت. گفتنی است، تاسیس سلسله صفویان در ایران تاثیرات مهمی بر حیات سیاسی دکن داشت، که بازتاب آن را می‌توان در سیاست‌های احمداول بهمنی مشاهده کرد. نتیجه این سیاست‌ها مهاجرت عده بسیاری از دولتمردان و دانشمندان این سرزمین‌ها به دکن و تشکیل گروهی سیاسی آفاقی‌ها بود. بدین ترتیب دکنی‌ها برای رقابت و مقابله با آفاقی‌ها عکس‌العمل نشان دادند. توجه خاص احمداول به مهاجران خارجی و قدرت و نفوذی که اینان در دستگاه حکومتی او حاصل کرده بودند، به زودی مایه حسادت دکنی‌ها

گردید و سرانجام به منازعاتی منجر شد. شدت گرفتن کدورت‌ها میان آفاقی‌ها و دکنی‌ها وقتی بود که پس از نبرد بیجانگر (Sherwani, 1985: p.77,140) احمد اول ایرانیان و اعراب را به طور گسترده وارد تشکیلات اداری و نظامی خویش کرد و بر شأن و احترام آنان افزود. هر چند احمداول به مانند فیروزشاه در پی تعادل قوا و موازنه قدرت میان آفاقی‌ها و دکنی‌ها بود، ولی نکته حایز اهمیت این است که تعداد آفاقی‌ها در دوره احمداول، علاوه بر این بیشتر شده بود، همچنین در اختیار گرفتن مناصب در دوره احمد روبرو افزایش نهاده بود. با وجود سیاست‌های فیروزشاه و احمداول هیچ گزارشی مبنی بر منازعات این دو گروه به دست ما نرسیده است. به این دلیل که هنوز حساسیت دکنی‌ها برانگیخته نشده بود.

۲-۱-۲- صف‌بندی آشکار میان آفاقی‌ها و دکنی‌ها

سیاست احمدشاه ولی بهمنی - احمداول - (۸۲۵-۸۳۹ق / ۱۴۳۶-۱۴۲۲م) در خصوص حمایت از آفاقی‌ها و پیشبرد این سیاست به دست جانشین او علاءالدین احمد دوم (۸۶۲-۸۳۹ق / ۱۴۵۸-۱۴۳۶م) پیش درآمد رویدادهای مهمی بود، که در نیمه دوم قرن پانزدهم و نیمه اول قرن شانزدهم در دکن به وقوع پیوست. سیاست آفاقی پسند احمداول و علاءالدین احمد دوم تاثیر بسزایی در جامعه عهد بهمنیان داشت. علاءالدین احمد دوم در حالی که دو تن از آفاقی‌های سید به نام‌های شاه برهان الدین خلیل الله کرمانی و سیدالسادات سیدمحمدحنیف همراهی اش می کردند، تاج گذاری نمود. (مستوفی، ۱۳۴۰: ۴۵-۵۰) شاه برهان الدین خلیل الله و سیدمحمدحنیف به ترتیب این افتخار را داشتند تا سمت راست و چپ شاه بنشینند. در پی تاج گذاری وی سادات و علما در دربارش حضور داشتند و به وی تبریک گفتند. (طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۷۵) برتری آفاقی‌ها بر دکنی‌ها در زمان احمد دوم موقعی واضح گردید، که خلف حسن بصری سرکرده گروه آفاقی‌ها با حمایت این گروه و بدون دخالت دکنی‌ها موفق شد، پیروزی‌های چشمگیری در برابر دشمنان خارجی در مرزهای شمال غربی به دست آورد. این امر باعث توجه بیش از پیش سلطان به آفاقی‌ها و سپردن همه مناصب به آنان گردید. فرشته پس از اشاره به پیروزی‌های به دست آمده توسط آفاقی‌ها گوید: «سلطان قدرشناس غریبان را به گونه گونه التفات و عنایت نواخته به زیادتی مناصب و اقطاع خوشدل گردانید و مقرر کرد که در مجلس و شورا به دست راست غریبان و به دست چپ دکنی‌ها و حبشی‌ها باشند و به این التفات از آن تاریخ تا حال در دکن فتنه خیز میان دکنی‌ها و

غریبان عداوت قایم شد، پس هرگاه دکنی ها فرصت یافته اند، غریب کشی کرده اند». (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱: ۳۳۲) مورخان دیگر نیز به تفوق آفاقی ها بر دکنی ها در دوران احمددوم اشاره کرده‌اند: «وزراء دکن از قدیم الایام غریبان را دشمن جانند و عداوت ایشان با طایفه بی‌خان‌ومان قدیمی است، بلکه ذاتی است.» (طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۸۳) بدین ترتیب بعد از نبرد گجرات که فقط آفاقی ها در آن حضور داشتند و فرماندهی اش را خلف حسن بصری به عهده داشت، علاءالدین دوم اعلام کرد، که از این به بعد در دربار او آفاقی-ها در سمت راست او و دکنی ها در سمت چپ قرار گیرند. هر چند که پیش از این در زمان تاج گذاریش چنین بود؛ اما این بار عملاً دستور چنین امری را داد. پس از این دستور توسط احمددوم این دو گروه به صف بندی و دشمنی آشکار با هم پرداختند. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱: ۳۳۲) این اقدام احمددوم به مانند آتش انداختن در انبار باروت بود. کدورت ها و اختلافات میان این دو گروه چندین سال بود که وجود داشت؛ اما این دستور موجب گردید که دکنی ها دست به قتل عام آفاقی ها بزنند و آنان را از قدرت دور سازند. شاید نخستین ضربه مهلک دکنی ها بر آفاقی ها در سال ۸۵۰ق رخ داد. این نخستین ضربه که ناشی از دشمنی و اختلاف دیرینه میان آنان بود، در زمانی نمود یافت که در سال ۸۵۰ق/۱۴۴۷م ارتشی متشکل از آفاقی ها و دکنی ها به فرماندهی خلف حسن بصری اعزام شد تا مأمور سرکوبی راهزنان منطقه سنگیسر واقع در سواحل غربی دکن گردید. این سفر نظامی ابتدا با موفقیت همراه بود. وی اولین حصار سنگیسر را تسخیر کرد و حاکم آن جا به نام «سرکه» را دستگیر نمود. سرکه توطئه‌ای اندیشید و به خلف حسن بصری اظهار داشت: «وی مسلمان شده است و به دلیل آشنایی به جنگل، قصد دارد لشکر بهمینان را برای تسخیر سنگیسر راهنمایی کند.» خلف حسن به او اعتماد کرد. وقتی خلف حسن از قرارگاه خود در چکن خارج شد تا از راه جنگلی انبوه به سمت سنگام ایشور پیش رود، دکنی هایی که همراه خلف حسن بودند، زیر بار نرفتند و وی را همراهی نکردند. سرکه آنان را به راهی کشاند که از سه طرف محصور به کوه های بلند بود. سپس خود میان دره‌ها پنهان شد و به سوی سنگیسر رفت. حاکم سنگیسر سی هزار پیاده توپچی و کماندار جمع نمود و سرکه نیز به او پیوست. آنها شبانه بر مسلمانان (آفاقی ها) حمله کردند و بیش از هفت هزار تن از آفاقی ها را به قتل رساندند. خلف حسن بصری نیز (که در این هنگام بیمار شده بود) به همراه پانصد نفر سادات به قتل رسید. آفاقی هایی که موفق شدند جان خود را نجات دهند و به چکن برگشتند و نزد امرای دکنی (که با خلف حسن بصری مخالفت کرده بودند) رفتند. دکنی ها

را سرزنش کردند و آن ها را مقصر دانستند و قسم خوردند که عدم همکاری آن ها را به شاه اطلاع می دهند. دکنی ها که از یک سو متوجه خطر شده و از سویی دیگر فرصتی برای آنان فراهم شد که به آفاقی ها ضربه بزنند. دکنی ها فوراً پیامی برای شاه علاءالدین احمد دوم فرستادند و گفتند که آفاقی ها علی رغم هشدارهای آن ها نقشه خطرناکی طرح کرده اند. همچنین ضمن بدگویی از آفاقی ها، واقعه را به شکل دیگری به اطلاع سلطان رساندند. از این رو دکنی ها او را به قتل آفاقی ها چاکنه تشویق کردند. سلطان علاءالدین که در آن زمان مست بود، دستور داد همه آفاقی ها را به هلاکت برسانند. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱: ۳۳۴-۳۳۶) به دنبال این حادثه بسیاری از طرفداران حسن و آفاقی ها که عمدتاً از سادات نجف و کربلا و از اعراب بودند، از بیم مخالفان دکنی به قلعه چاکنه واقع در شمال غربی قلمرو بهمنیان پناه گرفتند. دکنی ها سلطان را در حالت مستی فریفتند و چنین وانمود کردند که پناهندگان چاکنه قصد شورش دارند، در نتیجه سلطان احمد دوم به اعزام لشکری مرکب از دکنی ها برای نبرد با آنان اقدام کرد. سرداران دکنی سپاه با فریفتن پناهندگان و وعده بخشش به آنان موفق شدند، آنان را از قلعه بیرون آورند و به بهانه میهمانی گروه فراوانی از آن ها را بی رحمانه به قتل رساندند. (رازی، ۱۳۴۰، ج ۱: ۶۱-۶۲؛ شهاب حکیم، ۱۹۶۸م: ۷۸) در این کشتار، ۲۲۰۰ سید و ۱۰۰۰ تن شیعه غیرسید، که در چاکنه ساکن بودند، به قتل رسیدند. در این کشتار، لشکری متشکل از مسلمانان و هندوان، که توسط راجا رستم (نظام الملک) و سالارحمزه (مشیرالملک) ترتیب داده شده بود، شرکت داشتند. (طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۸۱-۸۴؛ مقیم هروی، بی تا، ج ۳: ۲۸-۲۹؛ فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱: ۳۳۵-۳۳۶) اما وقتی آفاقی ها به بیدار رسیدند، شاه را از واقعیت مساله مطلع کردند. شاه سپس دستور قتل دکنی ها را صادر کرد. (Sherwani, 1985: p.167-168) اعضای خاندان نعمت الهی نیز در این خصوص با شاه صحبت کرده و بدیهی است که آنان از موضع آفاقی ها حمایت کردند. بدین ترتیب بسیاری از دکنی ها از مقام خود عزل شدند و اموالشان مصادره و به آفاقی ها واگذار شد. (طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۸۱-۸۲) در نتیجه این دشمنی میان آفاقی ها و دکنی ها که با بی تدبیری سلطان به شکست و قتل خلف حسن بصری در ۸۵۰ق به دست راجه قلعه سنگامیشوار منجر شد، از نکات عطف مناسبات میان این دو گروه به شمار می رود. بدین ترتیب این واقعه چاکنه که در پی توطئه دکنی ها، تعداد زیادی از آفاقی ها به قتل رسیدند، واقعه تاثیرگذاری در مناسبات میان آنان در حکومت بهمنیان است. در زمان احمد دوم عناصر، گرایش ها و عوامل متعددی در کنار هم قرار گرفته بودند که از طرفی جامعه را به دو بخش آفاقی و

غیرآفاقی منقسم کرده است. این مساله که آفاقی ها مناصب مهم دولتی را در اختیار داشتند، نشان می دهد که علاءالدین احمددوم سیاست پدرش در خصوص حمایت از آفاقی ها را ادامه داد و به تاثیرات دیپلماتیک این سیاست بر اهالی محلی دکن توجهی نکرد. فرشته و طباطبا که تاریخ دوره بهمنی را به ثبت رسانده اند، تصویر وحشتناکی از دکنی ها به دست می دهند و آن ها را دشمنان همیشگی سادات، فرزندان شیعی آل محمد می دانند. روایت های آنان تا حدی مبالغه آمیز است؛ زیرا نباید فراموش کنیم که همه این حوادث تلخ به قلم آفاقی هایی روایت شده است که اکثر مهاجران دوره صفوی بودند. گرچه علاءالدین احمددوم سیاست حمایت از آفاقی ها را ادامه داد، در این کار آینده نگری نداشت. علاءالدین احمددوم با اعلان صریح این مطلب که آفاقی ها دست راست او هستند و با حمایت از آن ها باعث شد احساسات دکنی هایی که پیش از این هم فروخورده شده بود، جریحه دار شود و در عین حال اختلافی آشکار بین آن ها پدید آورد و باعث کاشته شدن بذر اختلاف اجتماعی - قومی شدیدی شد که در واقع منجر به انحطاط حکومت شد. در پی سیاست های آفاقی محور احمددوم، وی در اواخر دوره حکومتش تلاش کرد اعتدال را بازگرداند. در پی این تصمیم وی برای این که بتواند احساسات برانگیخته دکنی ها را فرونشاند، از شاه سیدیدالله حسینی اول (م ۱۴۴۸م) از نوادگان پسری گیسودراز دعوت کرد تا به بیدر نقل مکان کند. اما او از رفتن امتناع ورزید که به احتمال زیاد به سبب توجهش به شرایط ناسازگار حاکم بر بیدر بود. سیدیدالله به جای خویش برادرش - امین الدین ابوالفیض من الله حسینی - را به نمایندگی فرستاد تا این دعوت را قبول کرده باشد. به محض ورود او شاه چند روستا را به او واگذار کرد و عزت و احترام فراوانی به او گذاشت. سیاست شاه که از دکنی های قدیم شخصی روحانی را به بیدر آورد، موثر واقع شد؛ زیرا در سال های بعد به همت صوفیان دکنی گلبرگه، یعنی ابوالفیض من الله حسینی و شاه سیدسفیرالله حسینی و روح الله حسینی شکاف بین دو گروه آفاقی ها و دکنی ها رفته رفته کمتر شد. (صدیقی، ۱۳۹۵: ۱۲) هدف علاءالدین احمد دوم از دعوت از اخلاف گیسودراز به بیدر تسکین احساسات فروخورده بین دکنی ها و آفاقی ها بود. این سیاست فقط تا اندازه ای موثر واقع شد؛ زیرا رقابت بین این دو دسته همچنان بی وقفه ادامه داشت.

۳-۱-۲-آرامش نسبی نتیجه سیاست توازن قدرت میان آفاقی ها و دکنی ها

گفتنی است، در دوران پایانی حکومت احمددوم قدرت آفاقی ها بی حد و حصر شده بود و در دوران همایون شاه اوضاع به گونه دیگری تغییر می یابد. پس از علاءالدین احمددوم، همایون شاه

(۸۶۲-۸۶۵ق / ۱۴۶۱-۱۴۵۸م) بر تخت نشست. در جریان جلوس همایون شاه و سپس در دوره حکومت وی نیز اختلاف میان دکنی - آفاقی بارها باعث درگیری و منازعات خونین و جنگ داخلی در شهر بیدر گردید. (طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۸۹-۹۱) در آغاز جلوس همایون شاه، در زمانی که برای سرکوب دشمنان پایتخت را ترک کرده بود، محب‌الدین حبیب‌الله قاضی به همراه دیگر آفاقی‌ها برادر جوان‌تر همایون یعنی شاهزاده حسن را به تخت سلطنت نشانند. همایون شاه فوراً بازگشت و این کودتا را سرکوب کرد. (طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۸۸-۹۴) بر تخت نشانند شاهزاده حسن از سوی آفاقی‌ها نشان از این دارد که آفاقی‌ها خواهان استمرار حمایت از آنان به‌مانند دوران احمداول - احمدشاه - و علاء‌الدین احمد دوم هستند. همچنین نمایانگر این است، که همایون شاه نگرشی منفی به آفاقی‌ها داشته است که این کودتا علیه وی رخ داده است. این حرکت بی شک همایون شاه را نسبت به آفاقی‌ها و از جمله اعضای خاندان نعمت‌اللهی بدگمان کرد. دوران کوتاه سلطنت او که فقط سه سال به طول انجامید، اهمیت بسزایی دارد؛ زیرا او سیاست پدر و پدربزرگش در خصوص حمایت از آفاقی‌ها را دگرگون کرد. طباطبا و فرشته هر دو تصویری وحشتناک از دوران حکومت همایون شاه ترسیم کرده‌اند، که علت آن کاملاً مشخص است؛ اما وزیر فاضل عصر وی محمودگاوان تصویری کاملاً متفاوت عرضه می‌کند. (Sherwani, 1985: p.183-185) این کودتای ناموفق کاملاً به دست آفاقی‌ها طراحی شده بود. تلاش شاه محب‌الدین حبیب‌الله و آفاقی‌ها برای جایگزین کردن پادشاه در نهایت منجر به این شد که تغییراتی اساسی در دربار پدید آید و علی‌رغم تلاش‌های دیپلماتیک، برخورد شدید بین شاه و نجیب‌زادگان آفاقی به از دست دادن مقام و منزلت آن‌ها انجامید. همایون شاه سیاست پادشاهان قبلی بهمنی را در خصوص حمایت از آفاقی‌ها ادامه نداد و سیاست توازن را به اجرا درآورد و قدرت بیشتری در اختیار دکنی‌ها قرار داد. عجیب آن‌که محمودگاوان که خودش از آفاقی‌ها بود، از این سیاست شاه حمایت می‌کند. با مرگ شاه محب‌الدین حبیب‌الله پیوند ضمنی بین خاندان سلطنتی و خاندان نعمت‌اللهی و آفاقی‌ها بیش از پیش از هم گسست. با وجود این آفاقی‌ها همچنان در سال‌های بعد تاثیر فراوانی بر حیات سیاسی و مذهبی دکن داشتند. (صدیقی، ۱۳۹۵: ۱۴) اما نکته مهم در منازعات میان آفاقی‌ها و دکنی‌ها در دوره همایون شاه انتصاب محمودگاوان به عنوان وزیر بود. سلطنت همایون شاه سرآغازی جدید در گسترش و شکوفایی حکومت ملوک‌بهمنی به‌شمار می‌رفت. (طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۸۹) همایون شاه سلطنت خویش را با یک سخن‌رانی، که نشانگر افکار و اندیشه‌های وی درباره کشورداری بود،

آغاز نمود. همایون‌شاه پس از این سخن‌رانی خواجه‌محمودگاوآن را به مقام وزارت برگزید. گفتنی است، باوجود آن‌که در ابتدای حکومت همایون‌شاه، کودتایی از سوی آفاقی‌ها رخ داد و البته سرکوب گردید، وی در ابتدای سلطنت خود، محمودگاوآن را یک آفاقی بود، به وزارت انتخاب نمود. این موضوع نشان‌دهنده این است، که رویکرد اعتدالی محمودگاوآن درخصوص آفاقی‌ها و دکنی‌ها پیش از این نمایان بوده است. محمودگاوآن از زمان احمدداول به دکن وارد شده بود و در زمان احمددوم جز اکابر و اعیان به شمار می‌رفت. در این سخن‌رانی، همایون‌شاه، محمودگاوآن را به عدالت و انصاف توصیف می‌کند. سپس خلعت خاص، کمر و کلاه طلا را به وی می‌بخشید. (طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۸۹) وی همچنین عناوین «ملک‌التجار» و «وکیل‌السلطنه» را به وی اعطا کرد و او را طرفدار بیجاپور - یکی از مناطق دکن - نمود. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱: ۳۳۹) شورش‌های متعدد در این دوره، همایون‌شاه را بر آن داشت تا با شورشیان مصالحه کند. وی برای برقراری تعادل و نظم در قلمرو خویش، برخورد شدید با شورش‌ها را ضروری می‌دانست. این امر منجر به معرفی وی به عنوان شخصیتی ظالم و بی‌رحم گردید. (مکی، ۱۹۱۰، ج ۱: ۱۶۵؛ طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۹۵؛ مکی، ۱۹۱۰، ج ۱: ۱۶۵؛ شهاب حکیم، ۱۹۶۸: ۹۱؛ رازی، ۱۳۴۰، ج ۱: ۵۶-۵۷) علی‌رغم آن‌که منابع همایون‌شاه را به عنوان سلطانی ظالم و خشن معرفی کرده‌اند، اما محمودگاوآن در وصف همایون‌شاه چنین سروده است:

عین عمرم کز غبار غربت و غم بود تار / شد کنون روشن ز کحل خاک پای شهریار
 شد همایون شاه بهمن اصل دارایی که هست / عقل کل را خاطرش در کنه اشیا مستشار
 (گاوآن، ۱۹۴۸، نامه ش ۱۴۵)

با این‌همه، اقدام وی در انتصاب محمودگاوآن به عنوان وزیری شایسته و عادل، حاکی از درایت و دوراندیشی او بود. همایون‌شاه در سخن‌رانی خویش به هنگام آغاز سلطنت، به این نکته اشاره نمود، که پیشرفت جز با تعیین وزیری که مورد اتفاق مردم و عقلای عرب و عجم باشد، امکان‌پذیر نیست. توجه همایون‌شاه به اصل مهم «اتحاد و اتفاق میان مردم» نشانگر آن است که وی درصدد برطرف کردن اختلافات داخلی میان آفاقی‌ها و دکنی‌ها بود. (طباطبا، ۱۳۵۵ق: ۸۹) از این‌رو، شناسایی معضل مهم دکن و چاره‌جویی برای برقراری اتحاد میان آفاقی‌ها و دکنی‌ها، دوره‌ای از تاریخ حکومت بهمنیان را در اتحاد و توازن میان قشرهای مختلف جامعه قرار داد. این امر با انتصاب محمودگاوآن به مقام وزارت امکان‌پذیر گردید.

پس از درگذشت همایون‌شاه در سال ۸۶۵ ق نظام‌الدین احمد سوم (۸۶۵-۸۶۷ق / ۱۴۶۱-۱۴۶۳م) توسط محمود گاوآن به سلطنت برگزیده شد. نظام‌الدین احمد سوم نیز محمود گاوآن را به سمت وزیر کل منصوب کرد. سپس جلسه مشورتی (اتحاد سه‌گانه) متشکل از خواجه جهان ترک، محمود گاوآن و مخدومه جهان (مادر سلطان) تشکیل شد و اداره امور حکومتی به اعضای آن واگذار گردید. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱: ۳۴۳) به نظر می‌رسد، کم‌سن‌بودن نظام‌الدین احمد، منجر به اتخاذ چنین سیاستی شده بود. روند حوادث نشان می‌دهد، اگرچه ملکه مخدومه جهان در کسب تصمیمات و اجرای اقدامات نقش محوری داشت؛ اما حضور محمود گاوآن در این شورا و مشورت‌های نظامی وی نه‌تنها حکومت بهمنیان را از حملات همسایگان شمالی نجات بخشید، بلکه منجر به برقراری اتحاد و توازن میان قوا گردید. نقش اعضای شورا و اتحاد میان آنان در تحولات سیاسی دکن قابل توجه است. چنان‌که در حملات اورپسه و مالوه به دکن، آفاقی‌ها و دکنی‌ها بدون اختلاف انجام‌وظیفه کردند. گفتنی است، در دوره نظام‌الدین احمد شاه سوم تلاش‌های شورای سه‌نفره (مخدومه جهان، محمود گاوآن و خواجه جهان ترک) و تقسیم مناصب میان این دو گروه متخاصم تا اندازه‌ای از شدت درگیری‌ها کاست؛ اما این اقدام نیز به ختم دشمنی میان آن‌ها منجر نگردید. حتی با وجود تدابیر محمود گاوآن رقابت‌های آفاقی‌ها و دکنی‌ها در زمان حکومت سلطان نظام‌الدین-احمد سوم بهمنی باعث کشته‌شدن شمار بسیاری از آفاقی‌های شیعه‌مذهب شد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱: ۳۵۷؛ نهاوندی، ۱۹۲۵م، ج ۲: ۳۹۹) پس از مرگ نظام‌الدین احمد سوم بزرگان، برادرش محمدشاه سوم (۸۸۷-۸۶۷ق / ۱۴۸۲-۱۴۶۳م) را که ۹ یا ۱۰ سال داشت، به حکومت برگزیدند. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱: ۳۴۷؛ طباطبای، ۱۳۵۵: ۱۰۷؛ مقیم هروی، بی تا، ج ۳: ۴۴) از آن‌جا که سن سلطان کم بود، خواجه جهان ترک و خواجه محمود گاوآن زیر نظر مادر سلطان امور حکومت را اداره می‌کردند. (خافی‌خان، ۱۹۲۵، ج ۳: ۱۰۲) در این ایام خواجه جهان ترک در استقلال تمام امور حکومت را در دست داشت. وی پیوسته خواجه محمود گاوآن را به مرزها می‌فرستاد تا چندان دخالتی در امور نداشته باشد. این عوامل در کنار سستی او در دفع حمله محمودخلجی باعث شد، تا سلطان به صلاح‌دید مادرش در سال ۸۷۰ق دستور قتل خواجه جهان ترک را صادر کند و محمود گاوآن را به منصب امیرالامرای و وکالت امور منصوب سازد. زمینه‌های تفوق خواجه محمود گاوآن در امور سیاسی با قتل خواجه جهان ترک و کناره‌گیری مخدومه جهان از سیاست فراهم آمد. در این دوره به دلیل سن کم سلطان محمد سوم، خواجه محمود گاوآن در منصب امیرالامرای تمام امور حکومت را

در اختیار داشت. لشکرکشی‌های او در منطقه غربی و منطقه کنکن در پاک‌سازی این منطقه از اشزار و کفار مهم‌ترین اقدامات او در تثبیت قدرت بهمنیان در مرزهای غربی بودند. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱: ۳۴۷ و ۳۵۰) با توجه به اقتداری که محمودگاوون در حکومت محمدشاه به‌دست آورده بود، توانست توازنی میان آفاقی‌ها و دکنی‌ها برقرار کند. این نکته قابل توجه است، که وی هر چند خود از آفاقی‌ها بود در بند چنددستگی نمی‌افتاد. او در انتخاب محافظان سلطنتی و حکام از اصولی پیروی می‌کرد، که خود برای توازن قدرت مقرر کرده بود و آفاقی‌ها و دکنی‌ها را به یک میزان به خدمت گرفت. (Sherwani, 1985: p.226-227) سیاست و تدابیر محمودگاوون در روزگار حکومت محمدشاه که با تقسیم مناصب حکومتی میان این دو گروه آفاقی و دکنی، نوعی همزیستی و آرامش میان آنان در دوره آغازین حکومت برقرار گردید، ادامه یافت. آنچه محمودگاوون در برقراری تعادل میان آفاقی‌ها و دکنی‌ها انجام داد، مورد توجه و دقت فرماندهان و سلاطین بهمنی قرار گرفت. به‌همین دلیل، در دوره وزارت وی، بی‌نظمی، اختلال، توطئه‌چینی و دسیسه میان گروه‌ها تا حدودی خاتمه یافت. از این رو، اقدامات محمودگاوون در مهار اوضاع داخلی (از طریق مهار آفاقی‌ها - دکنی‌ها) تأثیرگذار بود. وی در دوره وزارت خویش، به منظور خاموش کردن اختلافات داخلی، اقدام به سپردن مشاغل مهم به دکنی‌ها نمود تا از این طریق، از بروز توطئه علیه آفاقی‌ها جلوگیری کند. این امر به تقویت دکنی‌ها انجامید و آنان را از ورود به رقابت ناسالم با آفاقی‌ها باز نگه‌داشت. وی همچنین متحدان آفاقی‌ها، از جمله امرای مغول و ترک را تحت نظارت خویش درآورد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱: ۳۵۶) سیاست وی در ایجاد هماهنگی و توازن قدرت میان قوای حکومتی نقشی مؤثر در تثبیت قلمرو بهمنیان داشت، به‌گونه‌ای که مرزهای آنان را از خطر بی‌ثباتی نجات بخشید و زمینه را برای رشد و شکوفایی حکومت بهمنیان فراهم نمود. اقدامات و اصلاحات محمودگاوون که تثبیت حکومت مرکزی و کاهش قدرت امیران ولایت‌ها و سران دربار و همچنین افزایش قدرت و محبوبیت خود را در پی داشت، باعث شد تا دکنی‌ها به او حسادت ورزند. از طرف دیگر او را مانعی برای دستیابی به اهداف خود بدانند و در اندیشه تضعیف یا برکناری او باشند. دکنی‌ها پیوسته درصدد بودند، تا با دستاویز قراردادن بهانه‌ای، محبوبیت خواجه را کاهش داده و او را از سر راه خود بردارند. اختلافات قدیمی دکنی‌ها و آفاقی‌ها در دربار بهمنی نیز بر شدت این کینه‌جویی می‌افزود. از همین رو گروهی از امیران دکنی، از جمله نظام‌الملک بحری، مفتاح حبشی و ظریف‌الملک که کینه بسیاری از خواجه در دل داشتند، همواره حرف‌های ناپسندی از زبان خواجه به گوش شاه

می‌رساندند. همچنین حامیان خواجه از جمله عادل‌شاه را از دربار دور کرده به سرحدات فرستادند. دکنی‌ها پس از آن‌که بیشتر حامیان خواجه محمودگاو را از پایتخت دور کردند، غلام حبشی خواجه - محمودگاو که مهر وزارت را در اختیار داشت، فریفتند و مهر او را بر کاغذ سفیدی زدند. سپس در کاغذ از جانب خواجه به پادشاه تلنگانه و اوریه نوشتند، که اگر قول می‌دهید پس از تصرف ملک سلطان محمد آن را با هم نصف کنیم، من در این رابطه با شما همکاری می‌کنم. آن‌ها این نامه را در زمانی که سلطان از خوردن شراب سرمست بود، به او دادند و توانستند بر ضد خواجه سخن گفتند و زمینه را برای مؤاخذه سخت خواجه فراهم ساختند. سلطان که با دیدن نامه مهر شده خواجه بسیار آشفته شده و سخنان اطرافیان نیز بر شدت خشم او افزوده بود. در همان زمان دستور قتل خواجه محمودگاو را صادر کرد. نزدیکان خواجه وقتی از این امر آگاه شدند، خواستند تا او را فراری داده و مانع قتلش شوند؛ اما او نپذیرفت و به دربار آمد. سلطان بی‌آن‌که به سخنان او توجهی کند، دستور داد او را به قتل برسانند. در این ماجرا سعیدخان گیلانی که از نزدیکان خواجه بود و برای نجات او آمده بود، نیز کشته شد. (خافی‌خان، ۱۹۲۵م، ج ۳: ۱۰۹-۱۱۲)

۴-۱-۲- تاثیر منازعات آفاقی - دکنی در سرایشی بهمنیان

با قتل محمودگاو به دستور محمدشاه این موازنه‌شکننده بر هم خورد و آتش اختلاف بار دیگر بالا گرفت، تا آن‌جا که به فرسایش درونی قدرت بهمن‌شاهی و سرانجام به اضمحلال این سلسله منجر گردید. سپس مرگ سلطان محمد و آغاز حکومت فرزند خردسال او، انحصار قدرت به دست امرای دکنی افتاد و اختلاف بین آن‌ها و آفاقی‌ها حکومت بهمنی را در سرایشی قرار داد و دوران اقتدار حکومت بهمنیان به پایان رسید. گفتنی است، در طول دوران طولانی سلطنت محمودشاه (۹۲۴-۸۸۷ق) منازعات میان آفاقی‌ها و دکنی‌ها در دوران پایانی حکومت همچنان ادامه یافت و درگیری و نبرد میان امیران و سرداران آفاقی و دکنی بار دیگر رخ نمود. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱: ۳۵۷؛ نهاوندی، ۱۹۲۵م، ج ۲: ۳۹۹) به عبارت بهتر پادشاهان بهمنی از همایون‌شاه (۸۶۲-۸۶۵ق) تا آخرین آن‌ها کلیم‌الله (۹۳۲-۹۳۴ق) یکسر گرفتار توطئه‌ها و نزاع دکنی‌ها و آفاقی‌ها بودند و تلاش برخی از آن‌ها برای ایجاد توازن قوا میان این دو گروه جز در مدت وزارت محمودگاو که مناصب را میان افراد دو گروه تقسیم کرد، به نتیجه‌ای نرسید. در نهایت نیز دشمنی میان این گروه‌ها به ضعف و تجزیه حکومت بهمنیان منجر شد. (شهاب‌حکیم، ۱۹۶۸: ۸۰-۷۸؛ مقیم هروی، بی تا، ج ۳: ۶۵-۲۶؛ رازی، ۱۳۴۰، ج ۱: ۶۷-۶۰) چهار سلطان پایانی بهمنیان (احمد چهارم ابن محمود

(۹۲۴-۹۲۷ق/ ۱۵۲۰-۱۵۱۸م)، علاءالدین بن احمد چهارم (۹۲۷ق/ ۱۵۲۰-۱۵۲۱م)، ولی الله بن محمود (۹۲۷-۹۳۲ق/ ۱۵۲۶-۱۵۲۱م)، کلیم الله بن محمود (۹۳۲-۹۳۴ق/ ۱۵۲۸-۱۵۲۶م)) نیز هیچ نقشی در اداره امور نداشتند و خود اسیر دست امرای آفاقی یا دکنی بودند. (شهاب‌حکیم، ۱۹۶۸م: ۷۸- ۸۰) شاه در درگیری میان دولتمردان به تدریج قدرت خویش را از دست داد و به صورت بازیچه‌ای در دست آنان در آمد. سرانجام کلیم‌الله آخرین پادشاه بهمنی از سوی امیر بریدی از حکومت خلع شد و سرزمین بهمنیان به پنج تکه تقسیم شد که بریدشاهیان، عمادشاهیان، قطب-شاهیان، نظام‌شاهیان و عادل‌شاهیان بر آن فرمان می‌راندند. (صادقی، ۱۳۹۶: ۱۰۰)

۳- نتیجه

تاریخ سیاسی - اجتماعی دکن در دوره بهمنیان در واقع تاریخ منازعه و درگیری میان دو گروه آفاقی ها و دکنی هاست. سلاطین بهمنی از آغاز توجه ویژه ای به دعوت ایرانیان و به کارگیری آفاقی ها در مناصب مختلف داشتند. در زمان فیروزشاه و به ویژه احمد اول مهاجرت ایرانیان به دکن افزایش یافت. از این رو احمد اول جامعه ای جدید بنیان نهاد که اساس آن را آفاقی ها تشکیل می دادند. تاثیر آفاقی ها در همه شوون زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دکن به تدریج باعث کم رنگ شدن تاثیرات دکنی ها گردید. با این حال فیروزشاه و احمد اول تلاش داشتند، موازنه قدرت را میان دو گروه متخاصم حفظ کنند. در پی این سیاست هیچ گزارشی مبنی بر منازعه میان این دو گروه در این زمان به دست نرسیده است اما صف بندی آشکار میان آفاقی ها و دکنی ها از زمان احمد دوم آغاز گردید. احمد دوم با تندروی در سیاست آفاقی محوری خود موجب گردید، که حساسیت دکنی ها برانگیخته شود. پس از این دکنی ها از فرصت ها برای دشمنی با آفاقی ها نهایت استفاده می بردند. بدین ترتیب در زمان احمد دوم سیاست موازنه قدرت میان آفاقی ها و دکنی ها تغییر نمود. پس از احمد دوم، در آغاز حکومت همایون شاه از آن جا که وی رویکرد مثبتی به آفاقی ها نداشت، کودتایی علیه وی از سوی آنان رخ داد. با وجود این همایون شاه، محمودگاوان آفاقی را به وزارت منصوب کرد. در نتیجه سیاست توازن قوای گاوان، میان آفاقی ها و دکنی ها آرامش نسبی برقرار گردید؛ اما در اواخر حکومت محمدشاه اختلافات قدیمی آفاقی و دکنی بار دیگر سر باز کند. با قتل محمود گاوان به توطئه دکنی ها تا پایان حکومت بهمنیان، دکنی ها قدرت مسلط بر حکومت بودند. یکی از دلایل سقوط بهمنیان منازعات میان این دو گروه بود که حتی پس

از سقوط این حکومت، برای حکومت های شیعه محلی (عادل شاهیان، نظام شاهیان و قطب شاهیان) به میراث گذاشته شد.

منابع

- ۱- خافی خان نظام الملکی، محمد هاشم، **منتخب اللباب**، به کوشش سرولزی هیگ، کلکته: انجمن آسیایی بنگال، ۱۹۲۵م.
- ۲- رازی، امین احمد، **هفت اقلیم**، به کوشش جواد فاضل، تهران: علمی، ۱۳۴۰.
- ۳- شهاب حکیم، علی بن محمود کرمانی، **مآثر محمودشاهی**، تصحیح نورالحسن انصاری، دهلی، ۱۹۶۸م.
- ۴- صادقی علوی، محمود، **تاریخ اسلام در شبه قاره هند (از آغاز ورود مسلمانان تا پایان حکومت گورکانیان)**، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۶.
- ۵- صدیقی، محمد سلیمان، **تاثیر و نتایج سیاست احمدشاه ولی بهمنی در خصوص حمایت از آفاقی ها**، ایران نامگ، صص ۱-۲۰، سال ۱، شماره ۳، پاییز، ۱۳۹۵ش / ۲۰۱۶م.
- ۶- طباطبای، علی بن عزیزالله، **برهان مآثر**، دهلی، بی نا، ۱۳۵۵ق.
- ۷- عالمی، خدیجه، **ملوک بهمنی و جایگاه تشیع در دکن**، فصلنامه علمی پژوهشی شیعه شناسی، صص ۱۰۱-۱۳۰، سال دهم، شماره ۳۹، پاییز ۱۳۹۱.
- ۸- عزیز احمد، **تاریخ تفکر اسلامی در هند**، ترجمه نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، تهران: انتشارات کیهان با همکاری علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ۹- کرمی، مجتبی، **نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن**، چاپ اول، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.
- ۱۰- گاوآن، خواجه عمادالدین محمود، **ریاض الانشاء**، به اهتمام غلام یزدانی، حیدرآباد دکن، بی نا، ۱۹۴۸م.
- ۱۱- مستوفی، محمد مفید، **جامع مفیدی**، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر، ۱۳۴۰.
- ۱۲- معصومی، محسن، **نخستین نشانه های ظهور تشیع در دکن**، فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، صص ۱۴۳-۱۶۱، سال پانزدهم، شماره ۵۳، بهار ۱۳۸۴.

- ۱۳- معصومی، محسن، **نقش صوفیان در تشکیل و تداوم حکومت بهمنیان**، تاریخ اسلام، صص ۱۶۱-۱۹۲، شماره ۲۱، فروردین ۱۳۸۴.
- ۱۴- مقیم هروی، احمدین محمد، **طبقات اکبری**، تصحیح محمدهدایت حسین به اهتمام ایشاک سوسائتی، بی جا، بی تا.
- ۱۵- مکی، عبدالله بن محمد عمر، **ظفرالواله بمظفر و آله**، تصحیح دنیسن راس، لندن: بی نا، ۱۹۱۰م.
- ۱۶- نهاوندی، عبدالباقی، **مآثر رحیمی**، تصحیح محمد هدایت حسین، ۱۹۲۵م.
- ۱۷- هالیستر، جان نورمن، **تشیع در هند**، ترجمه آذرمیدخت مشایخ فریدنی، تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.
- ۱۸- هندو شاه، محمد بن قاسم، **گلشن ابراهیمی**، تاریخ فرشته، چاپ سنگی، ۱۳۰۱ق.
- ۱۹- یاری، سیاوش؛ کناری وند، مریم، **نقش دیوانسالاران ایرانی در گسترش تشیع در دکن عصر بهمنی ها**، فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات شبه قاره دوره ۷، صص ۱۱۷-۱۳۵، شماره ۲۳، تابستان ۱۳۹۴.
- 20-Eaton ,Richard Maxwell, **A social of the Deccan: 1300-1761**, eight Indian lives, 2005.
- 21-Ghauri, Iftikhar Ahmad, “**Muslims in The Deccan in The Middle Ages: A Historical Survey**”, Islamic Culture, Hyderabad, 1975, Vol, XLIX No3.
- 22-Haig, S.Wolseley, “**The Kingdom of the Deccan: 1347-1490**”, in The Cambridge history of India, vol 3, Dehli, 1958
- 23-Joshi, P.M, “**The Adil Shahis and the Baridis**” History of the Medieval Deccan Period, ed. H.K.Sherwani and P.M. Joshi Hyderaad, 1974, Vol. I
- 24-Kruijtzer, Gijs, **Xenophobia in seventeenth- century India**, Amsterdam, 2009
- 25-Naqavi, Sadiq, **the Iranian Afaquies Contribution to the qutb Shahi and Adil Shahi Kingdoms**, Hyderabad, 2003 .
- 26-Sherwani, Haroon Khan, **The Bahmanis of the Deccan**, Dehli, 1985.